

## شکست پروژه شهیدسازی

محمدرضا اعتمادیان مشاور شهید رجایی روایت کرد: وقتی به محل انفجار رسیدم، هنوز آتش و دود بود و همه متحیر و سرگردان بودند. سؤال کردم کسی کشته شده است؟ گفتند: نه! به بیمارستان رفتم و از یکی از مجروحین سراغ رئیس جمهور و نخست‌وزیر را گرفتم، اظهار بی‌اطلاعی کرد. از بیمارستان سؤال کردم و گفتم کسی را اینجا آوردند؟ گفتند نه! قبول نکردم به سمت سردخانه رفتم. گفتم در سردخانه را باز کنید. گفتند: در بسته است و نمی‌شود. داد زدم: «نمی‌شود یعنی چه؟ من معاون نخست‌وزیر هستم می‌گویم در را باز کنید، اگر هم امکانش نیست قفل را بشکنید.» در نهایت در را باز کردند و پایین رفتیم. جنازه شهید رجایی مشخص نبود، سوخته و کوچک شده بود. برای کمک به شناسایی جنازه شهید رجایی بیرون آمدم. آقای هادی غفاری و هادی منافی بیرون ایستاده بودند به آنها گفتم بیاید بروید پایین یک جنازه هست. پایین آمدند و از روی دندان‌های آقای رجایی او را شناختند.

شهید باهنر را پیدا نکرده بودم. معلوم شد به پزشک قانونی در خیابان بهشت بردند. با ماشین خودم به آنجا رفتم. آنجا هم نمی‌گذاشتند داخل بروم. داد زدم و گفتم: «من معاون نخست‌وزیر هستم می‌خواهم ببینم چه کسی را اینجا آورده‌اند.» وقتی رفتیم دیدیم که یک جنازه هم آنجا است. معلوم نبود که جنازه شهید باهنر باشد. یک تکه عبا سوخته شده به بدن ایشان چسبیده بود. زنگ زدم دفتر امام و به حاج احمد آقا گفتم: «اینجا یک جنازه است و مشخصاتش این است.» می‌خواستم ببینم چه کسی است و نشانی دادند که کدام دندان‌های آقای باهنر مصنوعی است. بعد رفتم مطابقت دادم، دیدم همان است. بعد از این ماجرا به خانواده‌هایشان اطلاع دادند.



### ■ بالاخره به آرزویش رسید

حدود ساعت ۱۰ شب، همسر شهید رجایی به من زنگ زدند که مسئولان از جنازه خبر ندارند، گفتند: می‌آیم تا با هم برویم جنازه را شناسایی کنیم. من ایشان را به محل جنازه بردم. دیدند و تأیید کردند و گفتند بالاخره به آرزویش رسید. فردا صبح قرار شد جنازه‌ها را از جلوی مجلس تشییع کنند؛ وقت تشییع دیدم سه تابوت گذاشته‌اند. شهید رجایی، شهید باهنر، آخری هم شهید کشمیری. یکی از دوستان گفت دیدی جنازه آقای رجایی چطور شده؟ پودر شده است. گفتم نباید این طور باشد، من خودم دیشب جنازه را دیدم. جلو رفتم و جنازه شهید رجایی را نگاه کردم. دیدم یک مقدار خاک است که در کیسه کرده‌اند. گفتم این رجایی نیست، فهمیدیم که خواستند جنازه‌ها را قاطی کنند که بگویند جنازه رجایی، کشمیری است تا همه فکر کنند کشمیری هم کشته شده و کسی متوجه او نباشد.

آقای قدوسی آنجا ایستاده بودند و رفتم کنار ایشان و گفتم: «حاج آقا من دیروز جنازه آقای رجایی دیدم؛ این جنازه رجایی نیست، قلابی است. روی تابوت رجایی زده‌اند کشمیری؛ ببینید می‌خواهند چکار کنند؟»



## لحظات سخت شناسایی

احمد قدیریان که آن زمان در دادستانی انقلاب، معاونت شهید لاجوردی را عهده‌دار بود، روایت جالبی از ماجرا دارد:

«نیروی آتشنشانی نردبام گذاشت و بنده و آقای رفیق‌دوست از دیواری که خراب شده بود، بالا رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم دیدیم دو جنازه سوخته را در پتوی سربازی پیچیده‌اند و با طناب پایین می‌دهند. ایستادیم. وقتی جنازه‌ها را پایین بردند، ما هم بالا رفتیم و دیدیم میز و صندلی سوخته و آتش به راهرو و یکی دو تا از اتاق‌ها کشیده شده است. افرادی هم فرار کرده و به پشت بام رفته بودند. وقتی بالا رفتیم، آتشنشانی شلنگش را بالا آورد و آتش را خاموش کرد. بنده و آقای رفیق‌دوست و افراد نیروی آتشنشانی بالا بودیم و کس دیگری بالا نبود. پایین که آمدیم، آن دو جنازه سوخته را در آمبولانس گذاشتند و به سردخانه بردند. بنده و آقای رفیق‌دوست به طرف ساختمان اصلی ریاست جمهوری رفتیم و دیدیم مسئول دفترشان آقای محمدی‌دوست در راه‌پله ایستاده است. پرسیدیم: «آقای محمدی‌دوست! آقای رجایی و باهنر کجا رفتند؟» جواب داد: «رفتند داخل ساختمان.» پرسیدیم: «داخل همین ساختمان رفتند؟» گفت: «بله. همینجا رفتند.» تعدادی از مجروحین را به بیمارستان برده بودند.

آن دو جنازه سوخته‌های را که در پتو پیچیده و پایین برده بودند، آقای رجایی و آقای باهنر بودند. آقای رفیق‌دوست رفت و من به سردخانه رفتم. قرار بود این دو جنازه شناسایی شوند. خانم باهنر آمد. کشوی سردخانه را کشیدند. صورت و پیکر سوخته بود. خانم باهنر نگاه کردند و گفتند: «نه. این آقای باهنر نیست. این سوخته‌ها را کنار بزنید.» وقتی سوخته‌ها را از پیشانی ایشان کنار زدند، ایشان گفتند: «بله. این آقای باهنر است.» خانمشان از پیشانی بلند شهید باهنر ایشان را شناختند و کنار آن کشو نشستند و سخت گریه کردند. بعد تقاضاهایی کردند و مطالبی گفتند که بسیار سنگین بودند. پس از اینکه خانم باهنر را بردند، خانم رجایی آمدند. وقتی کشوی دوم را کشیدند، ایشان گفتند: «نه. این آقای رجایی نیست.» بعد گفتند: «سوخته‌های صورت ایشان را پاک کنید. شاید از دندان‌هایشان متوجه

شوم.» وقتی صورت سوخته‌ی صورت ایشان را پاک کردند، از دندان طلا شناختند که ایشان آقای رجایی هستند.

پس از شناسایی، خانم رجایی را هم بردند. قرار شد فردای آن روز برای تشییع جنازه آماده شوند. از این مقطع نقش سازمان مجاهدین انقلاب پررنگ شد. آنها بودند که اعلام کردند کشمیری کشته شده است و برایش جنازه درست کردند.»

